



The University of Tehran Press

Low- Tide Elevations in the International Law of the Sea

Asma Salari¹ 

1. Assistant Prof., Faculty of Literature and Humanities, University of Neyshabur, Neyshabur, Iran.
Email: salari@neyshabur.ac.ir

Article Info	Abstract
Article Type: Research Article	Despite a century-long history in international conference, low-tide elevations have received only a few provisions in the United Nations Convention on the Law of the Sea. This natural piece of land surrounded by water and visible during low tide is a source of disputes among states, as the scope of the components defining and characterizing this formation is unclear. Furthermore, the role of the low-tide elevations in determining a state's maritime zones and delimiting maritime boundaries between states adds to the challenges faced by subjects of international law. This article, using library resources and a descriptive-analytical method, aims to clarify the definition of this insular formation, establish its legal status within international law of the sea, and analyze how it influences the delimitation of maritime areas in light of state practices, decisions from judicial and arbitration bodies, and opinions of legal scholars. The study reveals that the conventional definition of the low-tide elevations has become customary law and is easily considered in determining a state's maritime territory; however, based on state practice and the decisions of adjudicating bodies, low-tide elevations have had limited impact on the delimitation of maritime areas between states, often facing minor or even negligible effects.
Pages: 769-797	
Received: 2024/07/05	
Received in Revised form: 2024/07/31	
Accepted: 2024/09/15	
Published online: 2025/06/22	
Keywords: <i>low- tide elevations, international law of the sea, tidal datum, delimitation of maritime zones.</i>	
How To Cite	Salari, Asma (2025). Low- Tide Elevations in the International Law of the Sea. <i>Public Law Studies Quarterly</i> , 55 (2), 769-797. DOI: https://doi.com/10.22059/jpls.q.2024.378993.3563
DOI	10.22059/jpls.q.2024.378993.3563
Publisher	The University of Tehran Press. 



برآمدگی جزری در حقوق بین الملل دریاها

اسماء سالاری^۱۱. استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه نیشابور، نیشابور، ایران. رایانامه: salari@neyshabur.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: پژوهشی	برآمدگی جزری از جمله سازندهای جزیره‌ای است که به‌رغم سابقه صدساله در موضوعات اجلاس‌های بین‌المللی، مواد انگشت‌شماری از کنوانسیون حقوق دریاها به آن اختصاص یافته است. این قطعه خشکی طبیعی محاط در آب و آشکار هنگام جزر با تعریف کوتاهی که دارد، از زمینه‌های بروز اختلاف میان دولت‌هاست، چراکه دامنه محتوایی ارکان تعریف و ماهیت این سازند مشخص نیست. افزون بر این نقش برآمدگی جزری در تعیین مناطق دریایی یک دولت و تحدید حدود مناطق دریایی میان دولت‌ها نیز بر چالش تابعان حقوق بین‌الملل می‌افزاید. این مقاله با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و در روشی توصیفی-تحلیلی سعی دارد به تنویر هرچه بیشتر تعریف این سازند بپردازد، جایگاه حقوقی آن را در نظام حقوق بین‌الملل دریاها مشخص سازد و در پرتو رویه دولت‌ها، آرای مراجع قضایی و داوری بین‌المللی و نظر حقوقدانان، نحوه اثرگذاری برآمدگی جزری در تحدید حدود مناطق دریایی را تبیین و تحلیل کند. با بررسی صورت گرفته، تعریف کنوانسیون سازند، وصف عرفی می‌یابد و در تعیین قلمرو دریایی یک دولت به سهولت لحاظ می‌شود، لکن با تکیه بر رویه دولت‌ها و آرای مراجع رسیدگی، این سازند در فرایند تحدید حدود مناطق دریایی میان کشورها، کمتر اثر کامل دریافت کرده و اغلب با اثر جزئی یا حتی بی‌اثری مواجه شده است.
صفحات: ۷۹۷-۷۶۹	
تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۴/۱۵	
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۵/۱۰	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۲۵	
تاریخ انتشار برخط: ۱۴۰۴/۰۴/۰۱	
کلیدواژه‌ها: برآمدگی جزری، تحدید حدود مناطق دریایی، حقوق بین‌الملل دریاها، سطح مبنای جزر و مدی.	
استناد	سالاری، اسماء (۱۴۰۴). برآمدگی جزری در حقوق بین‌الملل دریاها. مطالعات حقوق عمومی، ۵۵ (۲)، ۷۶۹-۷۹۷. DOI: https://doi.com/10.22059/jplsqt.2024.378993.3563
DOI	10.22059/jplsqt.2024.378993.3563
ناشر	مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.



۱. مقدمه

اهمیت یافتن سازندهای جزیره‌ای در نظام حقوق بین الملل دریاها به سبب اثر آنها در گسترش مناطق دریایی دولت ساحلی است. مباحث حقوقی در خصوص این ساختارهای جغرافیایی ماهیت و نگاه خاص خود را دارد و اغلب بر سه مسئله حاکمیت، استحقاق و نقش آنها در فرایند تحدید حدود متمرکز است. به رغم اهمیت وافر سازندهای جزیره‌ای در روابط میان دولت‌ها، قواعد حاکم بر این موضوعات در منابع حقوق بین الملل محدود است و حتی آن قواعدی که با اجماع میان دولت‌ها پذیرفته شده است، از نظر معنا و تفسیر کماکان چالش برانگیز است.

از جمله سازندهای جزیره‌ای، برآمدگی جزری است که تمام ویژگی‌های جزیره را دارد، جز آنکه فقط زمان جزر آشکار است. آغاز ایفای نقش این سازند در دنیای حقوق به سده نوزدهم بازمی‌گردد که بریتانیای کبیر، برآمدگی‌های جزری را به شرط قرار داشتن در مجاورت ساحل به عنوان جزیره در نظر گرفت. این موضع توسط کشورهای اسکاندیناوی نیز متابعت شد. سال‌ها بعد، در خلال اولین کنفرانس تدوین حقوق بین الملل که توسط جامعه ملل در سال ۱۹۳۰ تشکیل شد، تعدادی از کشورها قصد داشتند به همسان‌انگاری برآمدگی جزری و جزایر ادامه دهند. در مقابل، تعدادی نیز نسبت به جزایر رویکرد مضیق داشتند و تلاش کردند تا برآمدگی جزری از چتر جزیره خارج شود. با تقویت رویکرد اخیر، گزارش نهایی کمیسیون فرعی، برخورد جداگانه‌ای با برآمدگی جزری کرد و مقرر داشت: «برآمدگی‌های بستر دریا که در محدوده آب‌های سرزمینی قرار دارند، تنها در صورتی که هنگام جزر بالای سطح آب باشند، جهت تعیین خط مبدأ آب‌های سرزمینی لحاظ خواهند شد». طی آن جلسه، برای اولین بار، تمایز واضحی بین برآمدگی جزری واقع در دریای سرزمینی و برآمدگی واقع در دریاهاى آزاد لحاظ شد. به رغم همه تلاش‌ها، این کنفرانس موفق به ارائه سند بین‌المللی لازم‌الاجرا نشد. در اولین کنفرانس سازمان ملل متحد در مورد حقوق دریاها (۱۹۵۸)، دولت انگلیس در اثنای تهیه پیش‌نویس ماده ۵ پیشنهاد داد که خطوط مبدأ نباید به و از صخره‌ها و آبتل‌های خشک ترسیم شوند. این پیشنهاد مورد مخالفت سوئد و ایسلند قرار گرفت که خطوط مبدأ خود را با لحاظ کردن برآمدگی جزری تعیین کرده بودند. برای سازش میان دو نظر، مکزیک پیشنهاد کرد این عبارت به متن پیشنهادی انگلیس اضافه شود: «مگر آنکه فانوس‌های دریایی یا تأسیسات مشابهی که به طور دائم بالای سطح دریا هستند، روی آنها ساخته شده باشند»، به رغم اعتراض نروژ، پیشنهاد مکزیک در نهایت به تصویب اعضای کمیسیون رسید (Llanos, 2002: 258-260).

اصلاح دیگری نیز در این ماده رخ داد و آن، تغییر اصطلاح پیشنهادی کمیسیون حقوق بین الملل از صخره‌ها و آبتل‌های خشک به برآمدگی جزری بود که با پیشنهاد نماینده آمریکا و موافقت اعضا صورت پذیرفت (سالاری، ۱۳۹۲: ۳۴، ۳۵).

در کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاها، تعریف برآمدگی جزری مندرج در کنوانسیون دریای سرزمینی و منطقه مجاور ۱۹۵۸ تکرار و نکاتی از نقش این سازند در تعیین خطوط مبدأ ذکر شد. این پژوهش درصدد است تا موضوعات مرتبط با برآمدگی جزری را در آینه منابع حقوق بین الملل (معاهدات، عرف و رویه قضایی) به بحث و بررسی بگذارد. از دو بعد می توان اهمیت انجام این پژوهش را کرد؛ از جنبه نظری، ابهامات موجود در تعریف برآمدگی جزری تا حد ممکن مرتفع و مشخص می شود که آیا برآمدگی جزری، ادامه سرزمین است و قواعد کسب سرزمین در حقوق بین الملل بر آن اعمال می شود و یا جزء اعماق دریاهاست و موضوعی از حقوق دریاها خواهد بود. از حیث عملی، اثر محتمل برآمدگی جزری بر گسترش قلمرو دریایی دولت ها این بررسی را ضرورت می بخشد (Tanaka, 2006: 190). در این زمینه موضوعات مورد بحث به ترتیب، واکاوی ارکان تعریف برآمدگی جزری، ماهیت سرزمینی آن، وضعیت عرفی قواعد حاکم بر آن، اثر برآمدگی جزری بر تعیین خط مبدأ دولت ساحلی و بر خط تحدید حدود میان دولت ها خواهد بود.

۲. تعریف برآمدگی جزری

برآمدگی جزری در بند «الف» ماده ۱۱ کنوانسیون دریای سرزمینی و منطقه مجاور ۱۹۵۸ این گونه تعریف شده است: «قطعه خشکی طبیعی محاط در آب که هنگام جزر بالای سطح آب و هنگام مد زیر آن قرار می گیرد». این عبارت عیناً در ماده ۱۳ کنوانسیون حقوق دریاها ۱۹۸۲ تکرار شده است. ارکان تعریف برآمدگی جزری در دو معاهده عبارت است از قطعه خشکی، شکل گیری به صورت طبیعی، محاط در آب و بالا بودن هنگام جزر. از آنجا که ارکان جزیره و برآمدگی جزری جز در یک مورد مشترک است، از یافته های حقوقی مربوط به تعریف جزیره در آثار حقوقدانان و به ویژه رویه قضایی بهره خواهیم برد.

۱.۲. قطعه خشکی

زمانی یک سازند، قطعه خشکی محسوب می شود که دو ویژگی داشته باشد؛ نخست به بستر دریا متصل باشد و دوم، ماهیت خشکی^۱ داشته و درجه مشابهی از ثبات و تداوم را دارا باشد (Tanaka, 2019: 76). دیوان بین المللی دادگستری منظور از واژه خشکی را مواد سختی می داند که به بستر متصل اند و بقایای مواد سست نیستند، البته ترکیب زمین شناسی آن، اهمیت ندارد (ICJ Rep, 2012: Para.37). این بیان دیوان در پاسخ به ادعای نیکاراگوئه در دعوا علیه کلمبیا ارائه شد. در آن پرونده، نیکاراگوئه مدعی بود سازند کیتاسونو^۲ از بقایای مرجان ها (بخشی از اسکلت جانداران) است و قطعه خشکی نیست، از این رو

1. terra firma
2. Quitasueño

جزیره محسوب نمی‌شود (ICJ Rep, 2012: Para.32). برخی نویسندگان با دیوان موافق‌اند که برآمدگی جزری مانند جزیره نیاز به ساختار زمین‌شناسی خاصی ندارد و می‌تواند مشتمل بر سنگ، ماسه، گل، مرجان و غیر آن باشد (Symmons, 2017: 136). برخی دیگر با انتقاد از دیوان معتقدند که وجود عبارت قطعه خشکی در تعریف برآمدگی جزری که در کنوانسیون‌ها و اسناد بین‌المللی مختلف از ۱۹۳۰ تاکنون آمده، قابل چشم‌پوشی نیست (Evans & Lewis, 2020: 28). قاضی بجاوی نیز در رأی قطر بحرین انتقاد مشابهی به نظر اکثریت قضات وارد و اظهار کرد که قیت‌الجراده به دلیل ویژگی‌های ژئومورفولوژی جزیره نیست، زیرا ماهیت خشکی ندارد (Tanaka, 2019: 76). به نظر می‌رسد طبق قواعد تفسیر در حقوق بین‌الملل و لزوم اولویت بخشی به معنای متداول عبارات، رویه مراجع قضایی در نادیده گرفتن معنای معمولی قطعه خشکی، قابل قبول نیست.

مسئله دیگر آن است که این قطعه خشکی باید چه اندازه و مساحتی داشته باشد تا دارای آثار حقوقی باشد؟ مراجع رسیدگی در قضایای مختلف تأکید کرده‌اند که جزیره صرف‌نظر از اندازه‌اش، استحقاق داشتن مناطق دریایی را دارد (ICJ Rep, 2012: Para.36,37) و اندازه به‌خودی‌خود عامل مؤثر نیست (PCA Rep, 2016: 538). بر اساس قیاس اولویت می‌توان به این نتیجه رسید وقتی اندازه جزیره در استحقاقش بر مناطق دریایی وسیع، اثر ندارد، به طریق اولی اندازه برآمدگی جزری جهت ایجاد آثار محدودش، بی‌تأثیر است.

۲.۲. شکل‌گیری به‌طور طبیعی

رکن دوم تعریف، «شکل‌گیری به‌طور طبیعی» است. بررسی این شرط به سازندهای موجود منحصر نمی‌شود، چراکه برآمدگی‌های جزری مانند دیگر سازندهای جزیره‌ای، هر لحظه امکان به‌وجود آمدن دارند؛ به‌طور مثال می‌توانند در پی رخدادهایی چون سونامی و رانش زمین ایجاد شوند. البته اساس شکل‌گیری، نباید انسان منشأ باشد و دولت‌ها نمی‌توانند با اقداماتی چون احداث سد بتنی در مقابل رسوبات ساحلی به مرور سبب ایجاد سازندهای جزیره‌ای شوند.

دخالت دولت‌ها در سازندهای جزیره‌ای در دو وضعیت قابل تصور است؛ نخست، وضعیتی است که در آن، یک جزیره یا برآمدگی جزری، در حال فرسایش است و دولت‌ها اقداماتی جهت حفظ برآمدگی آنها انجام می‌دهند. به‌طور مثال مساحت بالای سطح آب جزایر توکلو و تلکی^۱ (تانگا) محدود به چند سنگ مرجانی شده بود. تانگا، با تقویت برآمدگی آنها تلاش کرد تا آب‌های اندازه‌گیری شده از آن سازندها،

1. Tokelau and Teleki Tonga

تحت حاکمیتش باقی بمانند. به همین صورت خطر زیر آب رفتن جزیره آکینی توریشیما^۱ در اواخر دهه هشتاد بروز کرد. این امر، منجر به نفی صلاحیت ژاپن بر ۱۶۰۰۰۰ مایل از بستر دریا و فعالیت‌های ماهیگیری‌اش می‌شد. به همین دلیل ژاپن در ۱۹۸۸ با ایجاد موج‌شکن‌های فولادی و بلوک‌های سیمانی در دور تا دور این سازند، سعی در بالا نگه‌داشتن آنها هنگام مد کرد (سالاری، ۱۳۹۲: ۲۳ و ۲۴).

حالت دوم آن است که دولت‌ها سعی در ساخت سازندهای جزیره‌ای دارند. به‌طور مثال، در سال ۲۰۱۴، فیلیپین عکس‌هایی از چندین صخره در دریای چین جنوبی منتشر کرد که چین در حال ساخت آنها بود. فیلیپین از دیوان داوری خواست تا اعلام کند که حتی اگر جزایر مصنوعی روی ساختارهایی مانند Mischief Reef ساخته شوند، در بهترین حالت برآمدگی جزری هستند و هیچ منطقه دریایی را به‌تنهایی ایجاد نمی‌کنند (Symmons, 2017: 147).

حال سؤال این است که آیا اقدامات دولت‌ها در دو فرض مذکور از نظر حقوق بین‌الملل معتبر است. به‌نظر می‌رسد در پرتو شرط شکل‌گیری به‌طور طبیعی، همان‌طور که اقدامات دولت‌ها نمی‌تواند نوع و ظرفیت سازند را تغییر دهد، فعالیت‌هایی که جهت احیا و حفظ وضعیت سازندهای در حال فرسایش صورت می‌گیرد، خدشه‌ای بر ویژگی طبیعی بودن آن ساختار وارد نخواهد کرد (Evans & Lewis, 2020: 29; Murphy, 2017: 55; Tanaka, 2019: 77; Symmons, 1995: 3). داوری در قضیه دریای چین جنوبی تأکید کرد که وضعیت سازند باید بر اساس شرایط طبیعی آن ارزیابی شود. از نظر حقوقی، تغییرات انسانی نمی‌تواند بستر دریا را به برآمدگی جزری یا برآمدگی جزری را به جزیره تبدیل کند (PCA Rep, 2016: Para. 305). تنها استثنای این شرط، ساخت فانوس‌های دریایی یا تأسیسات مشابه بر روی برآمدگی جزری است، به‌صورتی که پیوسته بالای سطح دریا قرار می‌گیرند. در این صورت، طبق بند ۴ ماده ۷ کنوانسیون حقوق دریاهای برآمدگی‌های جزری می‌توانند در ترسیم خط مبدأ به‌عنوان نقطه مبنا لحاظ شوند (Symmons, 2017: 135). به‌طور خلاصه، شکل‌گیری به‌طور طبیعی، معطوف به اساس ایجاد برآمدگی جزری است و اقدامات بعدی دولت‌ها اثری بر ظرفیت‌های حقوقی آن سازند ندارد.

۳.۲. محاط در آب

شاید بتوان گفت این جنبه از تعریف سازندهای جزیره‌ای کمتر موضوع مباحثه و مناقشه قرار گرفته است. وصف «محاط بودن در آب» برای یک سازند، می‌تواند در شرایطی منتفی شود؛ به‌طور مثال زمانی که یک جزیره به سرزمین اصلی یا جزیره دیگر به‌طور ادواری یا به‌وسیله یک سازند خشک نظیر دماغه شنی

1. Okini Torishima

وصل شود و یا حتی به وسیله ساخت راه یا جاده به ساحل سرزمین اصلی و یا جزیره دیگر متصل شود (Tanaka, 2019: 77) یا هنگامی که در قطبین، یخ‌های شناور بین جزیره و سرزمین اصلی قرار گیرند. در این وضعیت‌ها، دیگر عنوان حقوقی جزیره یا برآمدگی جزری به دلیل منتفی شدن قید محاط بودن در آب، صدق نخواهد کرد، لکن مشکلی نیز برای دولت ساحلی به وجود نخواهد آمد، چراکه با اتصال سازند به سرزمین یا جزیره دیگر، قسمتی از رژیم ساحلی آن تلقی می‌شود و دولت ساحلی می‌تواند از خط جزر آن در تعیین خطوط مبدأ خود بهره گیرد (سالاری، ۱۳۹۲: ۲۵).

۴.۲. قرار داشتن بالای جزر

آخرین رکن تعریف برآمدگی جزری آن است که سازند هنگام جزر مشاهده شود و این رکن، وجه افتراق با جزایر است که باید هنگام مد آشکار باشند. اگر یک سازند، قطعه خشکی طبیعی محاط در آب باشد، سطح مبنای جزر و مدی تعیین می‌کند که آن سازند، جزیره یا برآمدگی جزری است. سؤال این است که جزر و مد چیست و کدام نوع آن ملاک است؟ سطح مبنای جزر و مدی^۱، سطح ثابتی از آب دریاست که ارتفاع جزر و مد و نیز عمق دریا از آن اندازه‌گیری می‌شود (چگینی، ۱۳۹۰: ۶۰). به بیان دیگر سطحی از دریا که به وسیله فازی از جزر و مد تعریف شده و عمق آب و ارتفاع جزر و مد نسبت به آن سنجیده می‌شود (میرحیدر و همکاران، ۱۳۹۸: ۲۸). جزئیات این داده در هر دو کنوانسیون دریای سرزمینی و منطقه مجاور و کنوانسیون حقوق دریاهای ارائه نشده است و رویه دولت‌ها نیز در این باره متفاوت است^۲، به طوری که در قوانین داخلی‌شان معیارهای متعددی چون پایین‌ترین جزر و مد نجومی^۳، میانگین ارتفاع جزر آب‌ها در جزر و مد بهاره، میانگین سطح دریا^۴، متوسط جزر پایین‌ترین آب^۵، جزر و مد خفیف و میانگین سطح جزر در هر دوره ۱۹ ساله^۶ را برگزیده‌اند (سالاری، ۱۳۹۲: ۲۶). حقوق‌دانان بر اساس سکوت معاهدات و تشتت در رویه دولت‌ها معتقدند که هیچ قاعده عرفی، معاهداتی و اصل کلی درباره سطح مبنای جزر و مدی وجود ندارد (Tanaka, 2006: 192-196; Symmons, 2017: 138; Llanos, 2002: 263; Antunes, 2000: 21, 23) و برای معیارهای مختلف، مزایا و معایبی برمی‌شمرند.^۸ سازمان آب‌نگاری بین‌المللی^۱، توصیه کرده

1. Tidal Datum

۲. به طور مثال گزینه آمریکا، میانگین پایین‌ترین جزر آب، فرانسه و ژاپن، پایین‌ترین جزر و انتخاب انگلیس میانگین مد بهاره است (میرحیدر و همکاران، ۱۳۹۸: ۳۱).

۳. جزر و مد نجومی، محاسبه سطح جزر و مد در هنگام اعتدال بهاره و پاییزه است.

4. Mean Sea Level

5. Mean Lower Low- Water

6. Neap Tide

7. Mean High -Tide in the Period of 19 Years

۸. با نگاهی به رویه دولت‌ها می‌توان سه معیار حداکثری، متوسط و حداقلی را بیشتر مورد توجه آنها دانست. طرفداران معیار

است در جایی که جزر و مد اثر زیادی بر سطح آب دارد، پایین ترین جزر و مد نجومی سطح مبناست، اما در مکان هایی که طیف جزر و مد زیاد نیست، برای مثال کمتر از ۰/۳ متر است، سطح مبنای نقشه، می تواند میانگین سطح دریا باشد (Antunes, 2000: 6,7). این نظر فنی و مشورتی است و الزامی برای اعضای سازمان ایجاد نمی کند (میرحیدر و همکاران، ۱۳۹۸: ۳۰، ۳۱). برخی معتقدند مانند ماده ۵ کنوانسیون حقوق دریاها، جزر و مد بر اساس سطح مبنای مندرج در نقشه های رسمی دولت مربوطه محاسبه شود (سالاری، ۱۳۹۸: ۱۰۴۶).

علاوه بر یکپارچه نبودن رویه دولت ها درباره سطح مبنای جزر و مدی، مسئله آنجا پیچیده تر می شود که یک کشور در طول سواحل خود نیز داده های متفاوتی را به کار می برد، مانند انگلیس که داده مختلفی برای خط جزر آب سرزمین و برای تعیین برآمدگی جزری استفاده می کند (Symmons, 2017: 145). به هر رو اختلاف میان دولت ها زمانی شکل می گیرد که هر دولت، داده متفاوتی دارد و سازندها بر اساس هر داده، وضعیت حقوقی شان فرق می کند (Tanaka, 2019: 70). در بند بعدی به برخی از این اختلاف های قضایی اشاره خواهیم کرد، اما پیش از آن باید به پرسش باقیمانده از این قسمت پاسخ دهیم. پدیداری و آشکار بودن سازند بر اساس هر داده جزر و مدی به چه میزان باید باشد؟ یک سازند در فصل های مختلف سال و شرایط آب و هوایی متفاوت می تواند قابل مشاهده یا زیر آب باشد. به نظر می رسد برآمدگی جزری مانند جزیره باید دارای درجه مشابهی از «دوام» و ظهور منظم قابل پیش بینی داشته باشد، برای مثال حداقل یک بار در هر ۲۴ ساعت مشاهده شود و اگر این سازند چنین وصفی نداشته باشد، صرفاً بخشی از بستر دریا خواهد بود. البته ناپدید شدن برآمدگی جزری در شرایط آب و هوایی خاص (مانند دوره های موسمی) مسئله ای در ظرفیت آن ایجاد نمی کند (Symmons, 2017: 140, 141).

حداکثری بر این عقیده اند که سازند هنگام جزر و مد نجومی باید بالای سطح آب قرار گیرد. با وجود این، زیر آب رفتن آن در اثر جزر و مدهای غیرطبیعی یا شرایط جوی را موجب منتفی شدن وضعیت جزیره ای نمی دانند. کشورهای طرفدار معیار متوسط معتقدند سازند، تنها باید بالای میانگین مد/جزر بهاره قرار گیرد. به عبارتی هنگام جزر/مد نجومی -۲۰۰ بار در سال- می تواند زیر سطح آب باشد. برای کشورهای پذیرنده معیار حداقلی نیز کافی است سازند بالای میانگین مد محاسبه شده در طی ۱۸-۱۹ سال، قرار گیرد. از مزیت های این معیار جزر و مدی این است که مسئله نوسان های جزر و مدهای فصلی و غیرطبیعی را حل می کند و تغییرات متناوبی را که در نتیجه نیروهای نجومی، تغییرات گهگاه و هواشناسی طی ۱۹ سال رخ می دهد، به توازن می رساند؛ اما ایراداتی نیز بر آن وارد است. لزوم وجود آمار ۱۸-۱۹ ساله برای محاسبه سطح جزر/مد، حاکی از غیرعملی بودن این شیوه است، چراکه همه کشورهای این اطلاعات را در اختیار ندارند. از سویی زمانی این معیار قابل اعمال است که ارتفاع خود سازند، دارای ثبات و تداوم باشد تا بتوان دو داده ارتفاع متوسط مد و ارتفاع سازند را مقایسه کرد. شاید بهتر باشد دولت ها معیاری بینابین (میانگین مد بهاره) را برگزینند، چراکه جنبه هایی از دو معیار حداکثری و حداقلی را داراست. (Symmons, 1995: 23,24)

حال مفید فایده است که با تبیین برخی آرای قضایی، نقش سطح مبنای جزر و مدی در اختلافات میان دولت‌ها و موضع مراجع رسیدگی نسبت به این داده را بهتر درک کنیم.

۱.۴.۲. سطح مبنای جزر و مدی در رویه قضایی

از موارد اختلافی در داوری انگلیس فرانسه، لحاظ یا عدم لحاظ سازند کوچک و لم‌یزرع ادیستون^۱، به‌عنوان نقطه مبنای برای تحدید حدود در منطقه چنل بود. دو کشور، سطح مبنای جزر و مدی متفاوتی داشتند، به‌طوری که معیار انگلیس، میانگین مد بهاره و مبنای فرانسه، جزر و مد نجومی بود. با اعمال هر معیار، ادیستون به ترتیب ۲ فوت و ۰/۲ فوت بالای سطح آب قرار داشت که در نتیجه، این سازند جزیره و برآمدگی جزری تلقی می‌شد. دیوان داوری به اختلاف نظر میان دولت‌ها در خصوص سطح مبنای جزر و مدی اشاره و خاطرنشان کرد که مسئله، نقش ادیستون در ترسیم مرز و نه تعیین وضعیت حقوقی آن است. از آنجا که فرانسه در گذشته، ادیستون را به‌عنوان نقطه مبنای پذیرفته بود، دیوان آن سازند را جزیره و ملاک محاسبه قرار داد (Tanaka, 2019: 89). مستند تصمیم دیوان، قاعده منع استاپل بود و با تکیه برآمدگی جزری آن، از اظهار نظر در خصوص داده جزر و مدی و ماهیت سازند طفره رفت.

در قضیه تحدید حدود مناطق دریایی و مسائل سرزمینی قطر بحرین، سازندی به نام قیت‌الجراده موضوع اختلاف دو کشور بود. بحرین اعتقاد داشت که این سازند، هنگام مد بالای آب است و شواهدی را در قالب گزارش شاهدان عینی به دادگاه ارائه کرد. در مقابل، قطر مدعی بود که قیت‌الجراده، برآمدگی جزری است و ضمن تأکید بر تغییر دائمی وضعیت فیزیکی آن، نقشه‌های دریایی مختلفی ارائه داد که قیت‌الجراده را برآمدگی جزری نشان داده بودند. یافته‌های کارشناس بحرینی نشان می‌داد که سازند، به‌طور دائم بالای آب است، اما کارشناسان قطری، صرفاً نتیجه‌گیری کارشناس بحرینی را غیرقطعی می‌دانستند. دیوان هم‌نظر با بحرین اعلام کرد که قیت‌الجراده، هنگام مد بالای آب بوده است. چنانکه مشاهده می‌شود دیوان اختلاف را حل کرد، اما راهنمایی مشخصی درباره چگونگی رسیدن به این نتیجه ارائه نکرد. برخی حقوقدانان معتقدند کارشناسان قطری صرفاً به نظر کارشناس بحرینی اعتراض کردند، لکن نظر جایگزین و مستند ارائه ندادند، از این رو دیوان نظر کارشناس بحرینی را ملاک قرار داد (Murphy, 2017: 45).

در قضیه نیکاراگوئه علیه کلمبیا، نیکاراگوئه مدعی بود ساحلی بزرگ در دریای کارائیب به نام کیتاسونو (که تقریباً ۵۷ کیلومتر طول و ۲۰ کیلومتر عرض دارد)، یک آب‌تل است که همه سازندهای آن پیوسته هنگام مد زیر آب هستند. کلمبیا برخی سازندهای آن را بالای آب و جزیره می‌دانست. کلمبیا معتقد بود معیار جزر و مدی پذیرفته‌شده‌ای در حقوق بین‌الملل وجود ندارد و بر اساس مدل جزر و مدی

1. Edy Stone

گرونوبل و معیار انتخابی‌اش (بالاترین جزر و مد نجومی) از وجود جزایر در ساحل کیتاسونو دفاع می‌کرد. در مقابل نیکاراگوئه، بر معیار دفتر هیدروگرافی انگلیس تکیه می‌کرد که طبق آن، فقط سازند کیو اس ۳۲ آن هم به میزان ۷۰ سانتی‌متر بالای مد قرار داشت (Evans & Lewis, 2020: 26).

در این رأی دیوان بین‌المللی دادگستری به یافته‌های جالبی در خصوص چگونگی اثبات اینکه یک سازند، برآمدگی جزری است، دست یافت و تأیید کرد که یکی از سازندهای ساحل کیتاسونو به نام کیو اس ۳۲، جزیره است (ICJ Rep, 2012: 37). یافته‌های مذکور بدین‌صورت قابل ارائه است؛ اول اینکه دادگاه بررسی‌های مربوط به سازندها در سال‌های بسیار دور را بی‌ارتباط در نظر گرفت، زیرا سازندها در طول زمان تغییر می‌کنند و مسئله، تعیین وضعیت سازند در حال حاضر است؛ دوم اینکه دیوان برای نقشه‌ها و نمودارهای دریایی، ارزش کمتری قائل شد، با این استدلال که آنها به‌منظور نشان دادن خطرهای کشتیرانی تهیه می‌شوند و در مقام تمایز میان سازندهای بالا یا زیر مد نیستند؛ سوم، مشاهدات واقعی سازندهای مربوط و ارزیابی علمی شرایط آنها بر تحلیل‌هایی که مبتنی بر اطلاعات غیرمستقیم هستند، برتری دارد؛ چهارم اینکه ترکیب زمین‌شناسی سازند (از سنگ است یا گل و مرجان)، اهمیتی ندارد؛ پنجم اینکه ملاک مهم و تعیین‌کننده، بیرون ماندن سازند از آب در هنگام جزر و مد است و ارتفاع بیشتر آن اهمیتی ندارد (صرفاً با ۴۰ سانتی‌متر بالای آب بودن، قیت‌الجراده جزیره محسوب شد)؛ ششم اینکه مساحت سازند، تعیین‌کننده نیست، زیرا قوانین بین‌المللی هیچ اندازه‌حداقلی را که یک سازند، جزیره یا برآمدگی جزری محسوب شود، مشخص نکرده‌اند؛ هفتم، مدل‌های جزر و مدی مختلفی برای احراز بالای جزر و مد بودن سازند وجود دارد. انتخاب آنها باید متناسب با شرایط عمق آب و سازند باشد^۱ و نتیجه‌دقیقی از آن روش‌ها حاصل شود (Murphy, 2017: 46-47)؛ هشتم اینکه اثبات پدیدار بودن سازند هنگام جزر و مد با دولت مدعی است. یافته‌هفتم مربوط به مدلی بود که کلمبیا در آب‌های کم‌عمق استفاده کرده بود^۲ که به‌زعم دیوان قابل اعتماد نبود. این بررسی و بیان دیوان و تأیید استفاده از «بالاترین جزر و مد نجومی» به‌عنوان معیار مربوطه در آن قضیه، می‌تواند ادعای کلمبیا مبنی بر نبود معیار اندازه‌گیری جزر و مد در حقوق بین‌الملل را مردود سازد. با این توضیح که موضع دیوان با بیانات قبلی او مبنی بر نبود قاعده‌معاهداتی و عرفی در زمینه سطح مبنای جزر و مدی همخوانی ندارد و در عمل اختیار دولت‌ها در انتخاب معیارشان را نادیده گرفته است. برخی نویسندگان بر این نظرند که می‌توان نظر دیوان را این‌گونه توجیه کرد که آزاد بودن دولت‌ها در انتخاب معیار جزر و مدی، یک مطلب و تعیین وضعیت یک سازند، مطلب دیگری است. در

۱. دیوان بر اساس نظر ناسا، مدل محاسبه گرونوبل را برای آب‌های کم عمق فاقد دقت لازم دانست و با تأکید بر عمق بسیار کم آب منطقه، بر اساس مدل جزر و مدی نیکاراگوئه فقط یک سازند را بالای آب تشخیص داد (ICJ Rep, 2012: 36).

2. Tide Grenoble

واقع، هریک از طرفین بر اساس معیارهای مختلف ادعاهای قانع کننده‌ای را ارائه می‌دهند و این مرجع رسیدگی است که در نهایت انتخاب درست را تأیید می‌کند (Evans & Lewis, 2020: 27).

سومین مورد، داوری دریای چین جنوبی در سال ۲۰۱۶ است که در میان سازندهای مورد اختلاف، ریف هیوز، ریف گاون (جنوب)، صخره سوبی، ریف شیطانی و دوم توماس شول را به عنوان برآمدگی جزری در نظر گرفت (Tanaka, 2019: 90). برخی نظریات این مرجع در مسیر نیل به نتیجه، با یافته‌های دیوان بین‌المللی دادگستری همسو نیست. اولاً دیوان داوری در بند ۳۱۱ رأی خود اعلام کرد که هیچ چیز در کنوانسیون حقوق دریاها یا حقوق بین‌الملل عرفی الزامی ایجاد نمی‌کند که وضعیت برآمدگی جزری باید بر اساس سطح مبنای جزری خاصی تعیین شود. بر اساس کنوانسیون حقوق دریاها، کشورها مجازند بر اساس هر سطح مبنای مدی (و احتمالاً هر داده جزری) که به طور معقولی با معنای عادی واژه مد/جزر مطابقت دارد، مدعی شوند که یک سازند، جزیره یا برآمدگی جزری است (Murphy, 2017: 43). ثانیاً در این محکمه به جای آنکه دولت مدعی مجبور شود مانند قضیه نیکاراگوئه کلمبیا، دیوان را اقناع کند که یک سازند، جزیره یا برآمدگی جزری است، دادگاه خود، هر سازند را جداگانه بررسی کرد و با ملاحظه دیدگاه‌های دیگران به نتیجه‌گیری پرداخت (Evans & Lewis, 2020: 28).

از موضوعات این پرونده، نحوه اثبات وضعیت حقوقی سازندهای دریایی برای دیوان داوری بود. محکمه برای تعیین اینکه آیا یک سازند در هنگام جزر و مد بالای آب است یا نه، اعلام کرد که وضعیت یک سازند باید بر اساس شرایط طبیعی اولیه آن و پیش از شروع تغییرات مهم انسانی، تعیین شود، از این رو بر اساس ترکیبی از روش‌ها از جمله مشاهده مستقیم و حضوری در دوره زمانی طولانی، شرایط آب‌وهوایی و جزر و مدی مختلف، پیمایش‌های انجام گرفته توسط انگلستان در دهه ۱۸۶۰ و ژاپن در دهه ۱۹۳۰ و مسیرهای قایقرانی تعیین شده توسط چندین دولت، اعتماد کرد و به شواهد تاریخی اثر مهمی داد (Tanaka, 2019: 90; Evans & Lewis, 2020: 27). چنانکه مشاهده می‌شود دیوان دائمی داوری، عمل‌گرایانه رفتار کرد و در فرایند تعیین ماهیت سازند، رهنمود خاصی جهت فهم دقیق عبارت بالای آب بودن سازند هنگام جزر و مد ارائه نداد (Evans & Lewis, 2020: 28).

در مجموع مراجع قضایی بیش از آنکه در پی تنویر ابعاد تعریف سازندهای جزیره‌ای باشند، حل و فصل مسئله را هدف قرار می‌دهند و با توجه به شرایط متفاوت هر پرونده، رویه نسبتاً متفاوتی را در پیش می‌گیرند که به ابهامات موجود می‌افزایند.

۳. وضعیت حقوقی تعریف برآمدگی جزری

موضوع دیگر، وضعیت حقوقی مقرره‌های مربوط به برآمدگی جزری در کنوانسیون حقوق دریاهاست. در پژوهش به نسبت جامعی که در قوانین دریایی کشورهای مختلف انجام گرفته است، این نتیجه به دست

آمده که گروهی از کشورها مانند کانادا، امارات متحده عربی، کویت، استرالیا، جمهوری آفریقای جنوبی، جمهوری دموکراتیک ایرلند، یمن، ساموا و تانگا، برآمدگی جزری را قطعه خشکی طبیعی محاط در آب که هنگام جزر، بالای سطح آب و هنگام مد، زیر آن قرار می‌گیرد، تعریف کرده‌اند. برخی دیگر چون انگلیس، نیوزلند، ترینیداد و توباگو، تووالو، پاپوا گینه نو و کریباتی، معیار جزر و مدی منتخب خود را نیز به تعریف مذکور افزوده‌اند. قوانین کشورهای جمهوری عربی مصر، سوریه و عربستان سعودی که در شیوه نگارش متفاوت از قوانین مذکورند، بیان می‌دارند که برآمدگی‌های جزری یا آبتل‌های جزری، به معنای هر قطعه خشکی محاط به وسیله آب‌های کم‌عمق هستند که قسمتی از آنها، هنگام جزر زیر سطح آب قرار نمی‌گیرد. نتیجه آنکه، دولت‌ها بر چهار جنبه «قطعه خشکی بودن»، «شکل‌گیری به‌طور طبیعی»، «محاط بودن در آب» و «به‌هنگام جزر بالای آب قرار داشتن»، در تعریف برآمدگی جزری متفق‌القول‌اند و تنها تفاوت موجود، مربوط به تعیین و انتخاب سطح مبنای جزر و مدی است (سالاری، ۱۳۹۲: ۲۳-۳۳). از نظر معاهداتی نیز تعریف برآمدگی جزری مندرج در کنوانسیون دریای سرزمینی و منطقه مجاور ۱۹۵۸ عیناً در کنوانسیون حقوق دریاها تکرار شده است که می‌تواند بیانگر عرفی شدن آن باشد. افزون بر این دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در قضیه قطر-بحرین، اعلام کرد این مقررہ بیانگر حقوق بین‌الملل عرفی است. در پرتو ملاحظات مذکور، حقوق‌دانان معتقدند ماده مربوط، وضعیت عرفی یافته است (Lavalle, 2014: 460; Llanos, 2002: 262; Symmons, 2017: 135).

۴. ادعای حاکمیت بر برآمدگی جزری

از دیگر موضوعات مرتبط با برآمدگی جزری، چپستی ماهیت آن است. به عبارت دیگر، آیا برآمدگی‌های جزری در حقوق بین‌الملل معادل «سرزمین» هستند و می‌توانند تصاحب گردند یا بخشی از بستر دریا محسوب می‌شوند. در خصوص جزایر، پاسخ روشن است. مراجع قضایی به‌صراحت تصدیق کرده‌اند که جزایر موضوع حاکمیت قرار می‌گیرند و اندازه این سازند بر نوع و مقدار اقدام مؤثر جهت اثبات حاکمیت برآمدگی جزری آن اثر دارد (ICJ Rep, 2007: Para.174)، لکن در زمینه برآمدگی جزری، مسئله نیازمند بررسی است که از مجرای واکاوی آرای قضایی صورت می‌گیرد.

یکی از موضوعات مطرح در پرونده قطر/بحرین، حاکمیت بر فشت الدیبال بود. دو کشور موافق بودند که فشت الدیبال یک برآمدگی جزری است، اما در خصوص آثار آن اختلاف نظر داشتند. بحرین مدعی بود که برآمدگی جزری از نظر تاریخی، قسمی از جزایر بوده است و می‌تواند موجب ایجاد دریای سرزمینی شود. اینکه برآمدگی جزری در برخی شرایط موجب ایجاد دریای سرزمینی می‌شود، نشان از آن دارد که بخشی از قلمرو کشور را تشکیل می‌دهد و تابع حاکمیت سرزمینی آن است، چراکه فقط قلمرو سرزمینی است که می‌تواند به‌عنوان نقطه مبنا انتخاب شود. افزون بر این نقاط مبنا از و به نقاط مناسب

در خشکی قابل ترسیم است، پس برآمدگی جزری که می‌تواند نقطه مبنا باشد، ضرورتاً خشکی و قابل تصاحب است. افزون بر این از آنجا که بحرین بر فشت الدیبال اعمال حاکمیت کرده، متعلق به اوست و باید به عنوان نقطه مبناى خط تحدید حدود، برای بحرین به کار رود. در مقابل، قطر استدلال می‌کرد که فشت الدیبال به عنوان برآمدگی جزری، جزئی از خشکی سرزمین نیست، از این رو قواعد کسب سرزمین بر آن حاکم نیست. باید به این نکته توجه داشت در مواردی که برآمدگی جزری تحت حاکمیت سرزمینی یک دولت در نظر گرفته می‌شود، صرفاً به این دلیل است که در منطقه دریایی تحت حاکمیت آن دولت قرار گرفته است (Tanaka, 2006:198-202). دیوان در بندهای ۲۰۵ تا ۲۰۷ رأی پاسخ داد که در خصوص ماهیت سرزمینی برآمدگی جزری، حقوق بین الملل معاهداتی ساکت است و در رویه دولت‌ها نیز قاعده‌ای عرفی احراز نمی‌گردد. وجود چند قاعده در کنوانسیون حقوق دریاها در خصوص ظرفیت‌های برآمدگی جزری، این فرض کلی را توجیه نمی‌کند که برآمدگی جزری، به مانند جزایر ماهیت سرزمینی دارد و می‌تواند موضوع قواعد تملک سرزمینی قرار گیرد؛ ضمن آنکه برآمدگی جزری خارج از دریای سرزمینی مانند جزایر مناطق دریایی خاص خود را ندارد (Lavalle, 2014: 467).

دیوان در این قضیه برآمدگی جزری را به عنوان بخشی از بستر دریا در نظر گرفته است. با توجه به نبود قاعده معاهداتی یا عرفی در این خصوص، اقدام دیوان را می‌توان ابتکار قضایی دانست که همسو با آرای داوری فرانسه بریتانیا و السالوادور هندوراس^۱ (Tanaka, 2006: 204) و در تضاد با رأی اریتره/یمن در سال ۱۹۹۹ (مرحله اول) است. در رأی اخیر دادگاه داوری اعلام کرد که «جزایر، جزایر کوچک، صخره‌ها و برآمدگی‌های جزری» که جزایر خاصی را تشکیل می‌دهند، موضوع «حاکمیت سرزمینی» اریتره یا یمن هستند (Symmons, 2017: 137). به نظر تاناکا، موضع دیوان در پرونده قطر بحرین با رأی دیوان داوری اریتره در تضاد نیست زیرا این عبارات رأی، صرفاً حاکمیت ارضی را بر برآمدگی جزری که بخشی از جزایر را تشکیل می‌دهند، تأیید می‌کند و مسئله مورد بحث، این نبوده که ماهیت سرزمینی برآمدگی جزری و خشکی سرزمین، یکی است (Tanaka, 2006: 205).

به هر ترتیب، رفته رفته اعلام موضع دیوان بین المللی دادگستری در خصوص ماهیت برآمدگی جزری شفاف‌تر شد. دیوان در بند ۲۶ رأی سال ۲۰۱۲ خود، در قضیه اختلافات سرزمینی و دریایی بین نیکاراگوئه و

۱. در اختلاف ۱۹۵۳ فرانسه و بریتانیا بر جزایر مینکویر و اکروهوس، طرفین از دیوان بین المللی دادگستری خواسته بودند که مسئله حاکمیت بر جزایر و صخره‌های گروه را تا جایی که قابلیت تصاحب دارند، مشخص کند. دادگاه اشعار داشت: این کلمات را باید مربوط به جزایر و صخره‌هایی دانست که از نظر فیزیکی قابلیت تصاحب دارند. مفهوم مخالف آن است که انواع خاصی از سرزمین‌ها به هیچ وجه قابلیت تصاحب و حاکمیت را ندارند. در قضیه السالوادور هندوراس ۱۹۹۲ نیز شعبه دیوان بیان کرد: مینگوریتا جزیره و قابل تصاحب است و با پوشش گیاهی پوشیده شده، اگرچه آب تازه ندارد. مفهوم مخالف این جمله آن است که اگر برآمدگی جزری بود قابلیت تصاحب نداشت. برای مطالعه بیشتر ر.ک: Lavalle, 2014: 463-467

کلمبیا، به‌صراحت بیان کرد که در حقوق بین‌الملل ثابت شده است که جزایر، هرچند کوچک، قابل تصاحب‌اند. در مقابل، برآمدگی جزری را نمی‌توان تصاحب کرد^۱ (Schofield, 2021: 63).

دیوان داوری در قضیه دریای چین جنوبی نیز در همین مسیر حرکت و اذعان کرد با وجود استفاده از اصطلاح «زمین» در توصیف فیزیکی برآمدگی جزری، چنین سازندی از نظر حقوقی بخشی از قلمرو سرزمین را تشکیل نمی‌دهد، بلکه بخشی از خشکی غوطه‌ور در آب دولت را تشکیل می‌دهد و تابع نظام دریای سرزمینی یا فلات قاره است. اگرچه یک کشور ساحلی بر برآمدگی جزری واقع در دریای سرزمینی خود حاکمیت دارد، لکن قابل تصاحب نیست (PCA Rep, 2016: Para. 309). بدین ترتیب اگر یک برآمدگی جزری خارج از دریایی سرزمینی قرار داشته باشد، قسمتی از فلات قاره یا منطقه انحصاری اقتصادی دولت ساحلی است^۲ که صلاحیت اعمال حقوق حاکمه بر منابع بستر و یا ایجاد مستحقات روی آنها و تبدیل آنها به جزایر مصنوعی متعلق به دولت ساحلی است^۳ (Schofield, 2021: 65).

در پرتو آرای مذکور می‌توان به این نتیجه رسید اولاً، انتخاب برآمدگی جزری به‌عنوان نقاط مبنا لزوماً نشان نمی‌دهد که از وضعیتی مشابه با جزایر برخوردار است (Tanaka, 2006: 206). به‌خصوص آنکه، بر خلاف جزایر، اثربخشی آنها محدود به واقع شدن در مجاورت ساحل است و ظرفیت ایجاد مناطق خاص خود را ندارد؛ ثانیاً، دولت ساحلی بر برآمدگی جزری واقع در دریای سرزمینی حاکمیت دارد، زیرا آن کشور بر خود دریای سرزمینی، از جمله بستر و زیر بستر آن حاکمیت دارد (Schofield, 2021: 63) و این امر ارتباطی به ماهیت سازند ندارد. برآمدگی جزری که در جزر و مد زیر آب می‌روند، فاقد حداقل پایداری زمینی هستند، بنابراین موضوع اعمال حاکمیت مؤثر قرار نمی‌گیرند (Tanaka, 2006: 205). کوتاه سخن آنکه، به‌رغم انتقاد برخی نویسندگان به استدلال دیوان بین‌المللی دادگستری و اعتقادشان به اعمال حاکمیت دولت ساحلی بر برآمدگی جزری (Laval, 2014: 478, 479)، در حال حاضر برآمدگی جزری خارج از دریای سرزمینی، به‌عنوان بخشی از بستر دریا لحاظ می‌شود (Symmons, 2017: 134).

۵. ظرفیت برآمدگی جزری در تعیین قلمرو دریایی یک دولت

اثرگذاری سازندهای جزیره‌ای از جمله برآمدگی جزری بر تعیین مناطق دریایی یک کشور، موضوعی مهم برای دولت‌هاست. هر میزان دریای سرزمینی به سمت دریا رانده شود، مناطق وسیع‌تر آبی و حقوق بیشتری برای دولت ساحلی به ارمغان خواهد آورد. پیش از آنکه قواعد معاهداتی در خصوص انتخاب برآمدگی جزری به‌عنوان نقطه مبنا شکل بگیرد، دیوان بین‌المللی دادگستری در رأی ۱۹۵۱ خود در قضیه

1. ICJ Rep, 2012: Para.26

2. PCA Rep, 2016: Para. 647

3. PCA Rep, 2016: Para. 1037

ماهگیری بیان کرد که طرفین درباره برآمدگی جزری توافق دارند که حد بیرونی خط جزر آب این سازند، به عنوان نقطه مبنا برای محاسبه گستره دریای سرزمینی لحاظ شود (ICJ Rep, 1951:128). به هر ترتیب هفت سال بعد موازین مربوط به برآمدگی جزری در کنوانسیون دریای سرزمینی و منطقه مجاور تدوین و سپس آن مقررات، عیناً در کنوانسیون حقوق دریاها تکرار شد. خط مبدأ دریای سرزمینی در کنوانسیون حقوق دریاها به دو شیوه عادی و مستقیم قابل ترسیم است و سازندهای جزیره‌ای چون برآمدگی جزری در هر کدام نقش و سهم خاص خود را دارند. در این قسمت شرایط و میزان اثرگذاری برآمدگی جزری در اندازه‌گیری دو گونه خط مبدأ ذیل بند ۱ ماده ۱۳ و بند ۴ ماده ۷ کنوانسیون حقوق دریاها تبیین می‌شود.

۵.۱. بند ۱ ماده ۱۳ کنوانسیون حقوق دریاها

در این بند پس از تعریف برآمدگی جزری ذکر شده است در جایی که تمام یا بخشی از برآمدگی جزری در فاصله‌ای قرار دارد که از عرض دریای سرزمینی کشور اصلی یا یک جزیره تجاوز نمی‌کند، پایین‌ترین خط جزر آب واقع در آن برآمدگی را می‌توان به عنوان خط مبدأ اندازه‌گیری عرض دریای سرزمینی استفاده کرد. چنانکه می‌دانیم دولت‌ها در کنوانسیون حقوق دریاها در قالب ترسیم دو گونه خط مبدأ یعنی عادی^۱ و مستقیم^۲ به تعیین گستره دریای سرزمینی خود اقدام می‌کنند. خوانش این مقررہ سؤالی ایجاد می‌کند؛ ماده ۱۳ کنوانسیون در مقام بیان نقش برآمدگی جزری در ترسیم کدام نوع از خط مبدأ است؟ پاسخ این پرسش به صراحت در کنوانسیون نیامده است، لکن با تکیه بر دو قرینه می‌توان نظر داد که انتخاب برآمدگی جزری به عنوان نقطه مبنا در ترسیم خط مبدأ مندرج در ماده ۱۳، ذیل نظامات خط مبدأ عادی است؛ نخست آنکه برآمدگی جزری در مبحث خط مبدأ مستقیم یا نقاط مناسب غیرطبیعی تعریف نشده است؛ دوم، توجه به این نشانه است که عبارت مندرج در ماده ۱۳ یعنی «خط جزر به عنوان خط مبدأ برای اندازه‌گیری وسعت دریای سرزمینی استفاده شود» عیناً در ماده ۵ کنوانسیون آمده است که در مقام بیان خط مبدأ عادی است (Symmons, 2017: 133)، از این رو این بند شرایطی را ذکر می‌کند که برآمدگی جزری در خط مبدأ عادی دولت ساحلی نقش ایفا می‌کند.

۱. طبق ماده ۵ کنوانسیون حقوق دریاها، خط مبدأ عادی، خط جزر در امتداد ساحل است آن‌طور که روی نقشه‌های دریایی مقیاس بزرگ که رسماً از سوی کشور ساحلی به رسمیت شناخته شده، نشان داده شده است.

۲. خط مبدأ مستقیم با هدف ساده‌سازی پیچیدگی‌ها و ناهموازی‌های خط ساحل پیش‌بینی شده و ۸۵ کشور از آن در تعیین دریای سرزمینی‌شان استفاده کرده‌اند. به سبب نبود ضوابط عینی، دولت‌ها بدون رعایت مقررات از این سازوکار بهره می‌برند (صبرفی، ۱۳۹۷: ۴۹۰).

نکته دیگر این ماده، عبارت «...به طور کامل یا جزئی در فاصله ای قرار دارد که از عرض دریای سرزمینی تجاوز نمی کند» است که مسئله ای در تفسیر ندارد و فقط هنگامی موجب اختلاف می شود که برآمدگی جزری در مرز دریای سرزمینی قرار داشته باشد، مانند سازند Subi Reef که در دآوری فیلیپین علیه چین، دو طرف در خصوص فاصله دقیق آن از یک جزیره اختلاف نظر داشتند. بدیهی است اگر برآمدگی جزری موقعیت مکانی خود را تغییر دهد و خارج از دریای سرزمینی برود، دیگر نقطه مبنا نخواهد بود^۱ (Symmons, 2017: 142).

نکته دیگر آن است که آیا برآمدگی جزری جهت انتخاب به عنوان نقطه مبنا، باید در فاصله دریای سرزمینی ترسیمی از خط مبدأ عادی واقع شده باشد یا از خط مبدأ مستقیم نیز قابل قبول است؟ به نظر می رسد اشاره به «عرض» دریای سرزمینی در بند ۱ ماده ۱۳ می تواند وسعتی باشد که نه تنها از خط جزر ساحل، بلکه از هر خط مبدأ مستقیم مجاز در مواد ۷ و ۱۰ کنوانسیون اندازه گیری می شود (Symmons, 2017: 144). مسئله مهم دیگر آن است که ظرفیت برآمدگی جزری در احتساب به عنوان نقطه مبنا تا کجا ادامه می یابد. به بیانی دیگر، بی تردید برآمدگی جزری درون دریای سرزمینی ساحل یا جزیره می تواند نقطه مبنا باشد، اما آیا برآمدگی جزری دیگر که در دریای سرزمینی برآمدگی جزری نخست قرار دارد، می تواند نقطه مبنا باشد و به همین ترتیب برآمدگی های جزری بعدی می تواند قلمرو دریای سرزمینی را به سوی دریا برانند؟ این وضعیت در خصوص جزایر پیش بینی شده و اعمال می شود.

پاسخ به این مسئله بر اساس ادبیات ماده ۱۳ کنوانسیون حقوق دریاهای آموزه های رویه قضایی قابل ارائه است. اگر با دقت به متن ماده بنگریم، عبارت خط جزر «آن برآمدگی جزری [اولین] اجازه نمی دهد فرایند «جهشی»^۲ از برآمدگی جزری اول (با شرایط مناسب) به برآمدگی های جزری بعدی به روش پیشرونده وجود داشته باشد. افزون بر این ماده به صراحت بیان کرده است که برآمدگی جزری در عرض دریای سرزمینی «یک جزیره» یا «سرزمین اصلی» واقع شده باشد و نمی توان به جای این دو ساختار، برآمدگی جزری را قرار داد (Schofield, 2021: 64).

رویه قضایی نیز بر بی اعتباری روش جهشی مهر تأیید زده است. در پرونده قطر-بحرین، دولت خوانده در بخش شمالی منطقه تحدید حدود، نقطه مبنا را روی خط جزر قیت الجراده قرار داد که در آب های سرزمینی فشت العظم واقع شده بود و سپس مدعی شد که فشت الدیبال نیز که در دریای

۱. نمونه جابه جایی سازند، در قضیه آلاسکا علیه دولت فدرال امریکا مطرح شد. سازندی به نام دینکام سندز در دریای بوفورت با ترکیب لایه های متناوبی از شن، خاک و با صدها یارد طول و عرض، هنگام مد ۳-۴۳ فوت بالای آب قرار داشت که دوره های زمانی مختلف بالا یا زیر آب قرار می گرفت و از آن جالب تر، از مکان خود به دو طرف نیز تغییر موقعیت می داد (سالاری، ۱۳۹۲: ۲۱-۲۲).

2. Stepping stone or leap frog

سرزمینی قیت الجراده بود، نقطه مبنا برای مرز دریای سرزمینی باشد. دیوان اعمال این روش را رد و در بند ۲۰۷ رأی اعلام کرد که می‌توان از برآمدگی جزری واقع در محدوده دریای سرزمینی برای تعیین وسعت آن استفاده کرد، لکن این امر برای برآمدگی جزری که در فاصله کمتر از ۱۲ مایل دریایی از آن برآمدگی جزری نخست واقع شده، اما فراتر از دریای سرزمینی قرار دارد، صادق نیست. دیوان داوری اریتره-یمن (مرحله اول) نیز استناد اریتره در اعمال این روش میان سازندهای جزیره‌ای را نپذیرفت (Llanos, 2002: 271). به دلیل همین وابستگی برآمدگی جزری به سرزمین و جزیره است که نقاط مبنای روی آنها را نقاط مبنای «انگلی یا طفیلی» می‌نامند (Schofield, 2021: 64).

نکته آخر در این قسمت آن است که در انتخاب برآمدگی جزری به عنوان نقطه مبنای خط مبدأ عادی نیازی به وجود فانوس دریایی یا تأسیسات روی آن نیست و هیچ الزامی مبنی بر اعلام صریح استفاده از برآمدگی جزری به عنوان نقطه مبنا در نقشه‌ها یا بیانیه‌های مندرج در ماده ۱۶ یا در جای دیگر این کنوانسیون وجود ندارد، اگرچه اطلاع‌رسانی برای شفافیت و ایمنی دریانوردی مطلوب خواهد بود (Symmons, 2017: 145).

۵.۲. بند ۴ ماده ۷ کنوانسیون حقوق دریاها

قاعده کلی این است که برآمدگی جزری را نمی‌توان برای ترسیم خطوط مبدأ مستقیم استفاده کرد. در همین زمینه بند ۳ ماده ۴ کنوانسیون دریای سرزمینی و منطقه مجاور، ۱۹۵۸، ترسیم خطوط مبدأ مستقیم با استفاده از برآمدگی جزری را ممنوع کرد، لکن این استثنا را پیش‌بینی کرد که در صورت وجود فانوس‌های دریایی یا تأسیسات مشابه روی آنها وضعیت متفاوت باشد و بتواند نقطه مبنای ترسیم خط مبدأ شود. «تأسیسات مشابه» به تمام سازه‌هایی اطلاق می‌شود که برای ناوبری استفاده می‌شوند و هنگام جزر و مد بالای آب قرار دارند، مانند چراغ‌های دریایی، مه‌شکن‌ها و بازتابنده‌های رادار. به نظر می‌رسد برآمدگی‌های جزری که روی آنها ساختارهای غیر ناوبری چون توربین بادی ساخته شده باشد نیز می‌توانند به عنوان نقطه مبنا لحاظ شوند (Symmons, 2017: 79).

مقرره مذکور در جریان مذاکرات شکل‌گیری کنوانسیون حقوق دریاها، ۱۹۸۲، لفظ به لفظ تکرار شد، لکن به پیشنهاد نروژ، عبارت «دریافت رسمیت عمومی بین‌المللی» اضافه شد. علت پذیرش پیشنهاد نروژ آن بود که دیوان بین‌المللی دادگستری، در قضیه ماهیگیری سیستم ترسیم خط مبدأ آن کشور از جزایر و برآمدگی‌های جزری دور از ساحل را تأیید کرده بود (Llanos, 2002: 261) حقوقدانان وجود مصداق دیگر از این بند را محتمل نمی‌دانند و برای کشوری که درخواست تأیید بین‌المللی برای نظام ترسیم خط مبدأ را دارد، آستانه بسیار بالایی قائل‌اند (Symmons, 2017: 79). وجه افتراق دیگر دو کنوانسیون در

زمینه برآمدگی جزری آن است که کنوانسیون ۱۹۸۲ بر خلاف معاهده ۱۹۵۸، خطوط مبدأ مستقیم ترسیم شده در مجمع الجزایر را از و به برآمدگی جزری پیش‌بینی کرده است (Lavalle, 2014: 458). نکته کاربردی دیگر که کمتر بدان توجه می‌شود آن است که بر خلاف استفاده از برآمدگی جزری در ترسیم خط مبدأ عادی (ماده ۱۳)، هیچ الزامی وجود ندارد که برآمدگی جزری مورد استفاده در خط مبدأ مستقیم، در درون دریای سرزمینی دولت قرار داشته باشد، لکن باید معیار مجاورت و نزدیکی به ساحل را تأمین کند (Murphy, 2017: 131, 135).

پس از آگاهی از ظرفیت برآمدگی جزری در احتساب به عنوان نقطه مبنای خط مبدأ عادی و مستقیم دریای سرزمینی، این سؤال مطرح می‌شود که ماهیت آب‌های میان خط مبدأ برآمدگی جزری و خشکی سازند چیست. در این خصوص پاسخ روشنی وجود ندارد. برخی حقوقدانان معتقدند بر خلاف آب‌های پشت «خط مبدأ مستقیم»، آب‌های رو به خشکی یک برآمدگی جزری، آب‌های داخلی نیستند و صرفاً بخشی از دریای سرزمینی را تشکیل می‌دهد (Symmons, 2017: 146). در مقابل، برخی دیگر آن را آب‌های داخلی می‌دانند (Llanos, 2002: 265).

آخرین مسئله در این قسمت آن است که آیا همان‌طور که برآمدگی جزری به عنوان نقطه مبنا برای تعیین مرز دریای سرزمینی لحاظ می‌شود، می‌تواند نقطه مبنا برای خط فلات قاره و منطقه انحصاری اقتصادی باشد؟

از نظر تئوری در خصوص نقش برآمدگی جزری در تعیین حدود فلات قاره و منطقه انحصاری اقتصادی اختلاف نظر است و دو فرضیه قابل ذکر است. طبق فرضیه اول، برآمدگی جزری به هیچ وجه نباید بر خط بیرونی فلات قاره یا منطقه انحصاری اقتصادی تأثیر بگذارد، زیرا برآمدگی جزری فلات قاره و انحصاری اقتصادی خاص خود را ندارد. این استدلال از طریق بند ۳ ماده ۱۲۱ کنوانسیون حقوق دریاها تقویت می‌شود که مقرر می‌دارد: صخره‌هایی که نمی‌توانند سکونت انسان یا زندگی اقتصادی خود را حفظ کنند، منطقه اقتصادی انحصاری یا فلات قاره ندارند. اگر ظرفیت ایجاد مناطق دریایی یادشده از صخره‌ها گرفته می‌شود، به طریق اولی برآمدگی جزری نیز از آن محروم خواهد بود (Tanaka, 2006: 208). در مقابل، طبق فرضیه دوم، برآمدگی جزری واقع در دریای سرزمینی می‌تواند به عنوان نقطه مبنای مرز فلات قاره و منطقه انحصاری اقتصادی لحاظ شود. در این رابطه ماده ۵۷ کنوانسیون حقوق دریاها مقرر می‌دارد: منطقه انحصاری اقتصادی نباید بیش از ۲۰۰ مایل دریایی از خطوط مبدأ که وسعت دریای سرزمینی از آن اندازه‌گیری می‌شود، گسترش یابد. از این رو طبق تفسیر تحت‌اللفظی، می‌توان ادعا کرد اگر برآمدگی جزری بخشی از خط مبدأ را تشکیل دهد که وسعت دریای سرزمینی از آن اندازه‌گیری می‌شود می‌تواند سبب ایجاد منطقه انحصاری اقتصادی شود. همین مسئله در خصوص فلات قاره مندرج در بند ۱ ماده ۷۶ کنوانسیون حقوق دریاها نیز صادق است که خط آن از نزدیک‌ترین

نقاط خطوط مبدأ که وسعت دریای سرزمینی هر دولت از آن اندازه گیری می شود، به یک اندازه فاصله دارد (Tanaka, 2006: 209). به نظر می رسد در وضعیتی که ترسیم محدوده قلمروهای دریایی دولت با دولت مقابل یا مجاور تداخل ندارد، برآمدگی جزری می تواند نقطه مبنای خط مبدأ این مناطق باشد.

۶. ظرفیت برآمدگی جزری در تحدید حدود مناطق دریایی میان دولت ها

خط مبدأ در حقوق بین الملل دریا، از اتصال نقاط مینا^۱ به هم ترسیم می شود که می تواند بر روی خط ساحلی و سازندهای جزیره ای واقع شود و مبنای قلمروهای دریایی یک دولت یا خط مرزی دریایی میان دولت ها شود. در قسمت قبل، قواعد حاکم بر انتخاب برآمدگی جزری به عنوان نقطه مبنای خط مبدأ یک دولت ذکر و روشن شد که اگر این سازند در سیستم خط مبدأ مستقیم دولت لحاظ شود، می تواند تأثیر کاملی در تعیین حدود بیرونی فضاهای دریایی تحت صلاحیت داشته باشد. بر همین اساس، دولت ها به خوبی از این ظرفیت بهره می برند. در این زمینه، ایرلند و بریتانیا جهت ایجاد مبنای قانونی برای اقدامشان، تعاریف کنوانسیون حقوق دریاها را در قوانین دریایی خود گنجانده اند یا دولتی مانند بلژیک از معیار خط جزر بهاره در برآمدگی های جزری نزدیک مرز فرانسه مثل تراپیگر^۲ استفاده می کند (Symmons, 2017: 147).

رویکرد دولت ها در وضعیتی که دولتی دیگر، مجاور یا مقابل دولت ساحلی قرار گیرد، دستخوش تغییر می شود و با مطرح شدن بحث تحدید حدود، استفاده از برآمدگی جزری و به طور کلی سازندهای جزیره ای به عنوان نقطه مبنای به سادگی صورت نمی پذیرد، چراکه تعارض منافع میان دولت ها و محدودیت منابع و قلمرو مطرح می شود. همان طور که دیوان بین المللی دادگستری در قضیه ماهیگیری خاطر نشان کرده است تعیین حدود مناطق دریایی همیشه یک بعد بین المللی دارد و نمی تواند صرفاً به اراده دولت ساحلی که در قانون داخلی اش منعکس شده، وابسته باشد (ICJ Rep, 1951: 132).

مسئله محوری در قسمت پایانی مقاله آن است که آیا برآمدگی جزری که شرایط انتخاب به عنوان نقطه مبنای تعیین دریای سرزمینی را دارد، به منظور ترسیم خط تحدید حدود میان دولت ها نیز انتخاب می شود؟ برای نیل به پاسخ، رویه دولت ها و آرای قضایی مرتبط تبیین و واکاوی می شود.

۱. این نقاط در کنوانسیون ۱۹۵۸ با عنوان Baseline، باید طبیعی و غیرهیدروسفری باشد که همیشه بالای سطح دریا باشد، مگر اینکه فانوس های دریایی یا تأسیسات مشابهی که به طور دائم بالای سطح دریا هستند، روی آنها ساخته شده باشد. در کنوانسیون حقوق دریاها طبق بند ۲ ماده ۷، این نقاط Appropriate point نام گرفته اند که می توانند روی جزایر حاشیه ای، صخره های خشک، جزایر، برآمدگی جزری و خط جزر آب واقع شوند. (Samiur, 2019: 11)

2. Trapegeer

۱.۶. رویه دولت‌ها

دولت‌ها همواره تلاش می‌کنند مسائل اختلافی فی‌مابین با مذاکره و تنظیم توافقنامه مرتفع شود. حوزه تعیین حدود مناطق دریایی نیز از این قاعده مستثنا نیست. دلیل عمده این ترجیح، حل و فصل کم‌هزینه مسئله و نبود الزام حقوقی بر چگونگی توافق و نتیجه حاصله است. در این بند نمونه‌هایی از توافقات تعیین حدود میان دولت‌ها در دو قلمرو دریای سرزمینی و فلات قاره ارائه می‌شود.

۱.۱.۶. تعیین حدود دریای سرزمینی

ماده ۱۲ معاهده دریای سرزمینی و منطقه مجاور مقرر می‌دارد: «در صورتی که سواحل دو کشور، مقابل یا مجاور یکدیگر باشند هیچ‌یک از دو کشور مزبور ندارد دریای ساحلی خود را از خط متساوی‌الفاصله‌ای جلوتر برد که هر نقطه آن، از نزدیک‌ترین نقاط روی خطوط مبدأ عرض دریای سرزمینی دو کشور به یک اندازه است؛ مگر آنکه بین دو کشور مزبور، بر خلاف این اصل توافق شده باشد. چنانچه به دلیل عنوان تاریخی یا اوضاع و احوال خاص دیگر لازم باشد که حدود دریای سرزمینی دو کشور به طریقی غیر از مقررات این بند تعیین شود، مقررات این بند اجرا نخواهد شد». ماده ۱۵ معاهده حقوق دریا نیز مقرر مذکور را عیناً تکرار کرده و تنها قید «در صورتی که طرفین به توافق نرسند» را به ابتدای ماده افزوده است.

خوانش ماده مذکور نشان می‌دهد که در این نوع از تعیین حدود، برآمدگی جزری می‌تواند به عنوان یک نقطه مبنا صحیح لحاظ شود. رویه دولت‌ها نیز این ظرفیت را برای برآمدگی جزری تأیید کرده است. در قرارداد ۱۹۷۳ بین اندونزی و سنگاپور، نقاط تعیین‌کننده مرز دریای سرزمینی از برآمدگی جزری هر دو کشور به یک اندازه فاصله داشت. در موافقت‌نامه بین هلند و بلژیک در خصوص تعیین حدود دریای سرزمینی، به برآمدگی جزری هلندی راسن (که در سه کیلومتری غربی‌ترین نقطه شبه جزیره والچرن قرار دارد) اثر کامل اعطا شد. مورد دیگر، توافقنامه تعیین حدود دریای سرزمینی فرانسه و بریتانیا در سال ۲۰۰۰ بود. در منطقه تعیین حدود، برآمدگی‌های جزری متعددی متعلق به فرانسه قرار داشت. طرفین به منظور ترسیم خط تعیین حدود، برآمدگی‌های جزری را که از نظر حاکمیت مورد اختلاف بود، کنار گذاشتند و خط مرزی طوری تعیین شد که قسمت پایانی خط تعیین حدود، فاصله‌ای مساوی از سه برآمدگی جزری فرانسه داشت.^۱ در برخی توافقات نیز برآمدگی جزری نادیده گرفته می‌شوند یا اثر کامل دریافت نمی‌کنند. مثال وضعیت ۱، توافق ۱۹۷۴ تعیین حدود دریای سرزمینی و منطقه مجاور بین فرانسه و اسپانیاست که یک برآمدگی جزری نادیده گرفته شد. مصداق وضعیت دوم، توافقنامه ۱۹۹۰ بین

1. the Roches Douvres (France), Mouilliere Rock Uust off the northwest coast of jersey) and Baleine Rock (Guernsey)

بلژیک و فرانسه است که در آن به برآمدگی جزری فرانسوی، بنک اسمال و بنک برید، اثر نیمه داده شد (Tanaka, 2006: 210, 211).

۶.۱.۲. تعیین حدود فلات قاره

قاعده ناظر بر تعیین حدود مناطق فلات قاره و منطقه انحصاری و اقتصادی یکسان است و در مواد ۷۴ و ۸۳ کنوانسیون حقوق دریاها بدین صورت آمده است: «تعیین حدود فلات قاره/ منطقه انحصاری و اقتصادی بین کشورهای دارای ساحل مقابل یا مجاور باید از طریق توافق مبتنی بر حقوق بین‌الملل، اشاره شده در ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری، در راستای رسیدن به راه حل منصفانه صورت گیرد. اگر در یک محدوده زمانی معقول چنین توافقی حاصل نشود، دول ذی‌نفع باید به روش‌های مقرر در فصل ۱۵ متوسل شوند».

موافقت‌نامه‌های تعیین حدود فلات قاره میان کشورها، آثار متفاوتی برای برآمدگی جزری قائل شده‌اند. در ماده ۱ توافقنامه ۱۹۷۱ بین ایتالیا و تونس به صراحت استفاده از برآمدگی جزری پذیرفته شده و طرفین توافق کرده‌اند که مرز فلات قاره بین دو کشور باید خط میانی باشد که هر نقطه آن، از نزدیک‌ترین نقاط خطوط مبدأ دو کشور با در نظر گرفتن جزایر، جزایر کوچک و برآمدگی‌های جزری به استثنای چهار سازند مشخص^۱ به یک اندازه باشد. در توافقنامه ۱۹۸۲ بین فرانسه و بریتانیا برای ترسیم مرز فلات قاره، مقرر شده است که برآمدگی جزری فرانسوی، بنک برید^۲ و برآمدگی جزری بریتانیایی گودوین سندز^۳ و لانگ سندهد^۴ هنگام تعیین خط منصف ساده شده در نظر گرفته شوند. در جریان مذاکرات توافقنامه ۱۹۹۰ بین بلژیک و فرانسه، فرانسه با استناد به موافقت‌نامه فرانسه و بریتانیا در سال ۱۹۸۲ که اثر کامل را به بنک برید در مقابل ش‌های گودوین سندز داده بود، خواستار استفاده از برآمدگی جزری در تعیین حدود فلات قاره شد (Tanaka, 2006: 211). بر اساس سطح مبنای جزر و مدی فرانسه، این سازند برآمدگی جزری بود و طبق معیار بلژیک، هنگام جزر زیر آب قرار داشت. سرانجام دو خط تعیین حدود با احتساب و بدون لحاظ بنک برید ترسیم و حد وسط آن، خط مرزی شد (Prescott & Schofield, 2005: 95-97؛ به عبارت دیگر، اثر نیمه داده شد.

در توافق ۱۹۹۱ خط فلات قاره بلژیک و بریتانیا، برای تعیین نقطه ۱ خط مرزی به دو برآمدگی جزری تأثیر کامل داده شد. افزون بر این نقطه ۳ خط مرزی با فاصله یکسان از دو برآمدگی جزری^۵ در

1. Lampione، Lampedusa، Linosa & Pantelleria

2. Banc Breedt

3. Goodwin Sands

4. Long Sand Head

5. Wenduine & Orfordness

ساحل بلژیک و ساحل اساس و برآمدگی جزری هلندی، راسن^۱ بود. برآمدگی جزری هلندی راسن در تعیین مرز فلات قاره بین بلژیک و هلند، یک بار دیگر مورد بحث قرار گرفت. بلژیک اثرگذاری برآمدگی جزری را منحصر به تحدید حدود دریای سرزمینی می‌دانست و مخالف اثربخشی آن در تعیین حدود فلات قاره بود. در پایان مذاکرات، طبق توافق طرفین، یک‌چهارم اثر به راسن در ایجاد مرز فلات قاره اعطا شد. علاوه بر این، در قرارداد ۱۹۶۵ بین هلند و بریتانیا، مقرر شد که بریتانیا از برآمدگی جزری واقع در نزدیکی شهر ساحلی لوئستافت^۲ برای تعیین خط هم‌فاصله استفاده کند. همچنین در قرارداد ۱۹۷۴ بین ایران و عمان به برآمدگی جزری در تعیین خط هم‌فاصله مرز فلات قاره اثر کامل داده شد (Tanaka, 2006: 212).

در زمینه تحدید حدود مرز واحد دریایی برای مناطق انحصاری اقتصادی و فلات قاره، برخی توافقنامه‌ها از برآمدگی جزری به‌عنوان نقاط مبدأ هنگام تعیین خط هم‌فاصله استفاده کرده‌اند. برای مثال در قرارداد ۱۹۷۷ بین ایالات متحده و کوبا، برآمدگی جزری وابسته به فلوریدا کیز^۳ در ایجاد خط هم‌فاصله لحاظ شد. مثال دیگر موافقت‌نامه ۱۹۸۲ بین استرالیا و فرانسه (کالدونیای جدید) است. سازند استرالیایی میدلتون، در فاصله ۱۲۵ مایل دریایی از سواحل، تأثیر کاملی در ایجاد خط هم‌فاصله داشته است. علاوه بر این، در توافقنامه سال ۱۹۸۰ بین جزایر کوک و ایالات متحده (ساموآی آمریکا)، به تمام جزایر و آبسنگ‌های حاشیه‌ای و برآمدگی جزری، صرف‌نظر از اندازه، موقعیت و جمعیت، در تعیین خط هم‌فاصله اثر کامل داده شد. در قرارداد ۱۹۸۰ بین نیوزلند (توکلائو) و ایالات متحده (ساموآی آمریکایی) نیز همین امر واقع شد. از سوی دیگر، توافقاتی وجود دارد که برآمدگی جزری در ترسیم خط مرزی لحاظ نشده است. برای مثال در موافقت‌نامه ۱۹۸۸ بین جمهوری ایرلند و بریتانیا برای تعیین مرز فلات قاره، برآمدگی‌های جزری هر دو طرف لحاظ نشد. به همین ترتیب، در قرارداد ۱۹۶۹ بین ایران و قطر، جزایر، صخره‌ها، آبسنگ‌ها و برآمدگی جزری در تعیین مرز فلات قاره بر اساس روش متساوی‌الفاصله نادیده گرفته شد. علاوه بر این، باید توجه داشت در جایی که روشی غیر از روش هم‌فاصله استفاده می‌شود (مانند خط موازی با عرض جغرافیایی که به‌ویژه در تعیین حدود بین کشورهای دارای سواحل مجاور به‌کار می‌رود)، اثربخشی به برآمدگی جزری کاهش می‌یابد یا حتی کنار گذاشته می‌شود (Tanaka, 2006: 213).

از این قسمت می‌توان نتیجه گرفت که در توافقات میان دولت‌ها، برآمدگی جزری در ترسیم خط مرزی دریای سرزمینی و فلات قاره از دریافت اثر کامل تا بی‌اثری را تجربه می‌کند.

1. Rassen
2. Lowestoft
3. Florida Keys

۲.۶. تعیین حدود در رویه قضایی

پیش از تبیین موضع مراجع رسیدگی به نقش برآمدگی جزری در تعیین حدود میان کشورها، ضروری است دو نکته ارائه شود و مدنظر قرار گیرد. در بند قبل، رویه دولت‌ها نشان داد که در توافقات آنها همیشه اثر کامل به برآمدگی جزری داده نمی‌شود. این امتناع و بی‌میلی به نقش‌آفرینی برآمدگی جزری، در رسیدگی‌های مراجع قضایی و شبه‌قضایی بین‌المللی مضاعف است. از جمله دلایل این رویکرد، اعتقاد به دکترین ساختارهای جغرافیایی کوچک است که توسط دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه تعیین حدود مرزهای دریایی میان کانادا و ایالات متحده در منطقه خلیج مین تبیین شد. این دکترین، اغلب به جزایر مرتبط است، لکن برای سایر سازندها مانند برآمدگی جزری نیز اعمال شده است. در آن پرونده، کانادا پیشنهاد ترسیم خط هم‌فاصله با لحاظ سازندهای پراکنده را ارائه کرد. شعبه دیوان در بند ۲۱۰ رأی با انتقاد از این پیشنهاد، اظهار کرد: «نتیجه نهایی احتمالی، اتخاذ خطی خواهد بود که تمام نقاط مبنای آن روی تعداد انگشت‌شماری از صخره‌های منفرد (که برخی از آنها بسیار دور از ساحل‌اند)، یا روی چند برآمدگی جزری قرار گرفته است. طبق رویه دیوان، اینها همان سازندهای جغرافیایی کوچک‌اند که باید از اثر آنها کاسته شود. مراجع رسیدگی با اعمال این دکترین و انکار یا کاهش اثرگذاری برآمدگی جزری بر خط تعیین، از انحراف مهم خط تعیین حدود و عدم دستیابی به انصاف در تعیین حدود دریایی جلوگیری می‌کنند» (Llanos, 2002:263).

نکته دوم، توجه به وضعیت جزایر در تعیین حدود مناطق دریایی است. پیرو بررسی رویه دولت‌ها و رویه قضایی این نتیجه حاصل شده است که اگر طرفین بتوانند با توافق، خط تعیین حدود را ترسیم کنند، امکان اعطای هرگونه اثری به جزایر محتمل است، اما با روند جاری در اثربخشی به جزایر در تعیین حدود در رویه قضایی، اگر اختلاف به مراجع بین‌المللی کشیده شود، اغلب انتخاب جزایر به‌عنوان نقطه مبنا مورد موافقت قرار نمی‌گیرد و پیشنهاد احتمالی نهاد رسیدگی‌کننده، ترسیم خط مرزی بین سواحل طرفین است که با دادن اثری محدود به جزایر تعدیل می‌شود (سالاری، ۱۳۹۸: ۱۰۴۹-۱۰۵۰).

حال نکته این است که وقتی نسبت جزیره که سازندگی بالایی مد و با ماهیت سرزمین است و ظرفیت داشتن مناطق دریایی خاص خود را دارد، چنین رویکرد مضیقی حاکم است، نمی‌توان انتظار اثربخشی جدی به برآمدگی جزری در امر تعیین حدود را از مراجع رسیدگی داشت. پس از بیان این مقدمات، به بررسی نقش برآمدگی جزری در چند پرونده تعیین حدود مناطق دریایی کشورها می‌پردازیم.

در قضیه انگلیس علیه نروژ، انگلیس مدعی بود تعیین منطقه ماهیگیری نروژ، تعیین نقاط مبنا و طول برخی خطوط مبدأ آن با قواعد حقوق بین‌الملل در تضاد است و از دیوان درخواست کرد تا تنها خط مبدأ عادی و نقاط اتصال دهانه خلیج‌ها را بپذیرد (ICJ Rep, 1951: 128). دیوان با رد ادعاهای انگلیس و

با لحاظ سابقه تاریخی سیستم خط مبدأ نروژ پاسخ داد که اگر حد دریای سرزمینی، باید بیرونی‌ترین خط اسکیارگارد باشد و اگر شیوه ترسیم خطوط مبدأ مستقیم پذیرفته شده است، هیچ دلیل منطقی وجود ندارد که خطوط مستقیم تنها در دهانه خلیج‌ها ترسیم شود و در مورد تورفتگی‌های درون سازندهای جزیره‌ای اعمال نشود (سالاری، ۱۳۹۲: ۸۷-۸۸). در نتیجه، دیوان تمام سازندهای درون ساحل مضرس نروژ (از جمله برآمدگی‌های جزری) را مستعد انتخاب به عنوان نقطه مبنا دانست (Murphy, 2017: 129).

در داوری انگلیس فرانسه، یکی از موارد اختلاف، ماهیت ادیستون و انتخاب یا عدم انتخاب آن به عنوان نقطه مبنا بود. این سازند، بیرون از دریای سرزمینی انگلیس و در ده مایلی ساحل قرار داشت. طبق معیار انگلیس (میانگین مد بهاره)، سازند ۲ فوت بالای آب و طبق معیار فرانسه (جزر و مد نجومی)، تنها ۰/۲ فوت بالای سطح آب قرار می‌گرفت. نتیجه آن بود که انگلیس آن را جزیره و فرانسه برآمدگی جزری می‌دانست. از آنجا که در جریان مذاکرات میان دو کشور، فرانسه ادیستون را به عنوان نقطه مبنا پذیرفته بود،^۱ دیوان بدون اظهار نظر نسبت به ماهیت سازند، آن را به عنوان نقطه مبنا^۲ لحاظ کرد (Llanos, 2002: 266).

در قضیه تونس لیبی، دیوان باید در قسمت دوم تحدید حدود، اثربخشی به جزایر کرکنا و برآمدگی‌های جزری اطراف آن را تعیین تکلیف می‌کرد. تونس مدعی بود کرکنا، صخره‌ها و برآمدگی جزری اطراف آن، ناحیه ساحلی تونس را شکل می‌دهند و جزایر جربا و کرکنا با برآمدگی‌های جزری‌اش از مصادیق اوضاع و احوال مؤثر^۳ هستند که باید در تحدید حدود لحاظ شوند. در مقابل، لیبی از حذف جزیره جربا و جزایر کرکنا دفاع می‌کرد و حتی در ادعایش، سخنی از برآمدگی‌های جزری آن دو جزیره به میان نیاورد. دیوان بین‌المللی دادگستری در بند ۱۲۸ رأی اظهار کرد که جزایر کرکنا، جزایر و برآمدگی جزری آنها، به دلیل اندازه و موقعیتشان، اوضاع و احوال مؤثر در تحدید حدود هستند (Llanos, 2002: 266) با این حال، در ترسیم مرز فلات قاره، دیوان برآمدگی‌های جزری اطراف جزایر کرکنا را بدون هیچ دلیلی نادیده گرفت و با اشاره به نمونه‌های موجود در رویه دولت‌ها دائر بر عدم اثربخشی کامل به سازندهای نزدیک ساحل، تصمیم گرفت که اثر نیمه به جزایر کرکنا اعطا کند. در نتیجه زاویه بین خط ساحل تونس (۴۲ درجه) و ساحل جزایر کرکنا (۶۲ درجه) را تقریباً نصف کرد و نصف‌النهار ۵۲ درجه، مرز فلات قاره شد (Tanaka, 2006: 214).

در نگاه اول، تطبیق این موضوع با نظر دیوان که جزایر کرکنا و برآمدگی جزری اطراف آن، اوضاع احوالی است که باید مدنظر قرار گیرد، ممکن نیست. قضات نیز به نظر دیوان اعتراض کردند. به بیان قاضی

1. Court of Arbitration, 1977: Para.143

2. Court of Arbitration, 1977: Para.144

3. Relevant Circumstances

شوبل، دیوان این امر را اثبات نکرد که اعطای اثر کامل به جزایر کرکنا، غیرمنصفانه و زیادی است. این جزایر از جزایر مهم و نزدیک ساحل تونس هستند که دارای جمعیت قابل ملاحظه، تجارت دریایی و ماهیگیری سنتی اند.^۱ قاضی اونسون نیز اثر نیمه برای جزایر کرکنا و عدم احتساب برآمدگی‌های جزری پیرامون آن را مطابق حقوق و انصاف ندانست^۲ (سالاری، ۱۳۹۲: ۱۳۰). در مقابل، قاضی ادا دلیل احتمالی تصمیم دیوان را با این جملات توضیح داد؛ شاید معقول باشد که در تحدید حدود دریای سرزمینی با شیوه خط هم‌فاصله، برآمدگی جزری لحاظ شود، چراکه دریای سرزمینی، کمر بند باریک دور ساحل است و طبیعتاً تأثیر برآمدگی جزری، بسیار زیاد نخواهد بود، اما در تحدید حدود فلات قاره، وضعیت متفاوت است. اگر خط مبدأ تحدید حدود به واسطه برآمدگی جزری به سمت دریا گسترش یابد، تأثیر آن سازند شایان توجه خواهد بود. افزون بر این اگر برآمدگی جزری در نزدیک ساحل قرار داشته باشد، می‌توان آن را برای اندازه‌گیری دریای سرزمینی یا حتی فلات قاره در نظر گرفت، اما آیا با افزایش وسعت دریای سرزمینی تا ۱۲ مایل، باز هم می‌توان بر این نظر بود؟ بدون شک تفاوت بین حد ۳ و ۱۲ مایلی، به میزان زیادی بر ارزیابی نقش برآمدگی جزری در تحدید حدود تأثیر می‌گذارد، از این رو به‌رغم مفاد کنوانسیون فلات قاره ۱۹۵۸، نادیده گرفتن برآمدگی جزری در تعیین حدود فلات قاره مناسب به نظر می‌رسد. حداقل می‌توان گفت در جایی که وجود برآمدگی جزری ممکن است اثر ناعادلانه‌ای ایجاد کند، چنین سازندی ممکن است توسط دادگاه‌های بین‌المللی نادیده گرفته شود (Tanaka, 2006: 214,215).

در قضیه قطر بحرین، دیوان بین‌المللی دادگستری به بررسی ادعاهای طرفین و ترسیم مرز دریایی مبادرت کرد. در قسمت جنوبی منطقه تحدید حدود، تعیین مرز دریای سرزمینی در دستور کار بود. از جمله موارد اختلافی، سازند فشت‌العظم^۳ بود که به ادعای بحرین، بخشی از جزیره سیترا و به زعم قطر، تنها یک برآمدگی جزری منفصل از سیترا بود. دیوان بدون تعیین وضعیت این سازند اعلام کرد: «اگر فشت‌العظم بخشی از سیترا باشد، حد جزر شرق این سازند، نقطه مبنا برای ترسیم خط میانی خواهد بود و اگر برآمدگی جزری باشد در ترسیم خط میانه لحاظ نخواهد شد.»^۴ دیوان در ادامه، ترسیم خط میانه را با توجه به هر دو حالت فوق بررسی کرد؛ اگر فشت‌العظم بخشی از سیترا باشد، مناسب نیست که در ترسیم خط میانی لحاظ شود، چراکه کمتر از بیست درصد آن، هنگام مد به‌طور دائم بالای سطح آب قرار می‌گیرد و احتساب آن، مرز را به‌طور نامناسبی به ساحل قطر نزدیک می‌کند و اگر برآمدگی جزری باشد، خط مرزی آن را کنار می‌گذارد. در اینجا شرایط خاصی وجود دارد که ترسیم خط تحدید حدود میان

1. Dissenting Opinion of Judge schwebel, p. 99

2. Dissenting Opinion of Judge Evensen, p. 288

3. Fasht Al Azm

4. ICJ Rep 2001:Para.216

فشت العظم و برآمدگی جزری قیت الشجره را توجیه می کند.^۱ نتیجه آنکه، به سازند فشت العظم در ترسیم خط میانی، اثر نیمه داده شد (سالاری، ۱۳۹۲: ۱۴۰).

مسئله دیگر، سازند فشت الدیبال بود که در دریای سرزمینی هر دو کشور قرار داشت. بحرین معتقد بود برآمدگی جزری همچون جزایر قابل تصاحب است و در نتیجه، دولت مالک می تواند از خط جزر آن، دریای سرزمینی خود را رسم کند. دیوان برآمدگی جزری را مانند جزیره دارای وصف سرزمین و قابل مالکیت ندانست و بیان کرد که اگر برآمدگی جزری مورد اختلاف در دریای سرزمینی مشترک دو کشور واقع شود، حتی اگر برآمدگی جزری به سواحل یک دولت به نسبت دولت دیگر نزدیک تر باشد یا به جزیره ای که متعلق به یک طرف است نزدیک تر باشد، به عنوان نقطه مبنای هر دو دولت محسوب خواهد شد.^۲ نتیجه عملی این بیان، خنثی شدن اثر برآمدگی جزری مذکور در تعیین حدود آن مرز دریایی خواهد بود.^۳ (Llanos, 2002: 270).

ایده دیوان مورد انتقاد برخی حقوقدانان قرار گرفته است. نظر دیوان چگونه قابل تحقق است که هر دو کشور می توانند وسعت دریای سرزمینی را از یک برآمدگی جزری اندازه گیری کنند. افزون بر این وقتی بند ۱ ماده ۱۳ کنوانسیون حقوق دریاها صراحتاً استفاده از برآمدگی جزری واقع در دریای سرزمینی را جهت توسعه آن قلمرو پذیرفته است، چرا باید حقوق کشوری که از چنین برآمدگی جزری استفاده می کند، خنثی شود؟ راه حل صحیح آن است که در مرحله اول مشخص شود که برآمدگی جزری به کدام ساحل مربوط است و در مرحله دوم، میزان تأثیر آن سازند مشخص شود (Tanaka, 2006: 216). به طور کلی، دیوان در این قضیه به گونه ای عمل کرد که نقاط مبدأ و خطوطی که برای تعیین حدود مناطق دریایی استفاده می شوند، لزوماً همان نقاط و خطوط مبدأ مورد استفاده برای تعیین مرزهای خارجی بین مناطق دریایی و دریاها آزاد نخواهد بود.

۷. نتیجه

سازندهای جزیره ای از مهم ترین موضوعات حقوق بین الملل دریاهاست که در اکثریت قریب به اتفاق اختلافات دریایی، مورد بحث و چالش میان دولت ها قرار می گیرد. اگرچه سابقه توجه به آنها به کنفرانس تدوین حقوق بین الملل ۱۹۳۰ بازمی گردد، لکن کماکان مقررات مرتبط با آنها در اسناد بین المللی محدود و مبهم است. برآمدگی جزری در ارکان تعریف با جزیره اشتراک دارد و برخی جنبه های آن در خلال رسیدگی به پرونده های دولت ها در مراجع رسیدگی تبیین شده است.

1. ICJ Rep 2001: Para. 211

2. ICJ Rep 2001: Para. 202

3. ICJ Rep 2001: Para. 209

بر اساس رفتار یکپارچه دولت‌ها در درج تعریف معاهداتی آن سازند در قوانین داخلی‌شان و همچنین تصدیق دیوان بین‌المللی دادگستری، مقررات ناظر بر تعریف برآمدگی جزری عرفی شده است لکن دامنه محتوایی ارکان آن کاملاً معین و روشن نیست. علت تداوم این ابهام، آن است که قصد مراجع رسیدگی، رفع اختلاف دولت‌هاست و در راستای نیل به این هدف و شرایط موردی هر پرونده، اظهار نظر می‌کنند. به همین دلیل ابهامات حقوقی در پرونده‌ها رفع نمی‌شود و حتی با اتخاذ تصمیمات متفاوت در موضوعی واحد، به مشکلات و ابهامات می‌افزایند.

به هر ترتیب، برآمدگی جزری در تعیین قلمرو دریایی یک دولت به سهولت لحاظ می‌شود، چراکه این فرایند، در حقوق بین‌الملل عملی یکجانبه تلقی می‌شود، اما زمانی که منافع دولت دیگر به میان آید و تعیین مرزهای دریایی دولت‌ها مطرح شود، اقدام دولت در انتخاب نقاط مبنا جهت ترسیم خط مبدأ، در صورتی معتبر است که موازین حقوق بین‌الملل را رعایت کرده باشد. بررسی توافق‌های دولت‌ها در تحدید حدود مناطق دریایی نشان می‌دهد که در برخی معاهدات تحدید حدود به برآمدگی جزری اثر کامل داده شده است. برخی دیگر قائل به اثر جزئی یا حتی بی‌اثری شده‌اند. اگر همین تعیین اثر سازند، به مراجع بین‌المللی محول شود، نقش‌آفرینی برآمدگی جزری در ترسیم خط تحدید حدود دریای سرزمینی که اغلب با شیوه خط هم‌فاصله انجام می‌شود، کاهش می‌یابد. اگرچه در سوابق رسیدگی به پرونده‌های تحدید حدود فلات قاره و منطقه انحصاری اقتصادی، برآمدگی جزری به‌عنوان اوضاع و احوال مؤثر شناسایی شده است، لکن اثربخشی به این سازند به حداقل رسانده می‌شود. از دید دادگاه‌های بین‌المللی نقاط مبدأ خطوطی که برای تعیین حدود مناطق دریایی استفاده می‌شوند، با نقاطی که در یک ساحل برای محاسبه منطقه فلات قاره دولت انتخاب می‌شود، الزاماً یکسان نیستند. این رویکرد می‌تواند ناشی از توجه به دکنترین اثر سازندهای جغرافیایی کوچک در ایجاد مناطق دریایی گسترده و تکلیف مراجع رسیدگی در دستیابی به نتیجه منصفانه باشد.

منابع

۱. فارسی

الف) کتاب‌ها

۱. چگینی، وحید (۱۳۹۰). فرهنگ تشریحی مهندسی سواحل و فیزیک دریا. تهران: مؤسسه ملی اقیانوس‌شناسی.
۲. سالاری، اسماء (۱۳۹۲). نظام حقوقی جزایر در حقوق بین‌الملل. تهران: خرسندی.

(ب) مقالات

۱. سالاری، اسماء (۱۳۹۸). اثر جزایر در تحدید حدود مناطق دریایی از دیدگاه رویه قضایی بین المللی. *فصلنامه مطالعات حقوق عمومی*، ۴۹(۴)، ۱۰۴۳-۱۰۶۶.
۲. صیرفی، ساسان (۱۳۹۷). کاربرد خطوط مبدأ مستقیم در تحدید حدود دریایی؛ با نگاه ویژه به تحدید حدود دریایی بین ایران و کویت. *فصلنامه مطالعات حقوق عمومی*، ۴۸(۳)، ۴۸۳-۵۰۵.
۳. میرحیدر، دره؛ غلامی، بهادر؛ پیشگاهی فرد، زهرا؛ عزیزی، قاسم؛ رنجریان، امیرحسین (۱۳۹۸). تحلیل نقش جزر و مد در قلمروسازی دریایی و تأثیرات تغییر اقلیم بر آن. *فصلنامه اطلاعات جغرافیایی*، ۲۸(۱۱۱)، ۲۳-۴۰.

۲. انگلیسی

A) Books

1. Evans, M.D., & Reece, L. (2020). *The regime of islands. In The Development of the Law of the Sea Convention*, edited by Oystein J., Cheltenham: Edward Elgar Publishing, 14-47.
2. Schofield, C. & Prescott, V. (2005), *The Maritime Political Boundaries of the world*. 2ed edition. Boston / Leiden: Martinus Nijhoff Publication.
3. Symmons, C.R., & Proelss, A. (2017). *United Nations Convention on the Law of the Sea: A commentary*. München: Nomos Verlagsgesellschaft.
4. Tanaka, Y. (2019). *The international law of the sea*. Cambridge: Cambridge University Press.

B) Articles

5. Antunes, N.S. M. (2000). The Importance of the tidal datum in the definition of maritime limits and boundaries. *International Boundaries Research Unit*, University of Durham.
6. Lavalley, R. (2014). The rights of states over low-tide elevations: A legal analysis. *The International Journal of Marine and Coastal Law*, 29 (3), 457-479.
7. Llanos, H.I. (2002). Low-Tide Elevations: Reassessing Their Impact on Maritime Delimitation. *Pace International Law Review*, 14(2), 255-272. <https://doi.org/10.58948/2331-3536.1197>.
8. Murphy, S.D. (2017). International Law Related to Islands. *Collected Courses of the Hague Academy of International Law*, 386.
9. Rahman, S. (2019). Baseline Delimitation of 'Islands, Reefs & Low Tide Elevations' under International Law of the Sea, 25 Aug 2019. visited: 1/5/2024, available at: <http://dx.doi.org/10.2139/ssrn.3440143>.
10. Schofield, C. (2021). The Regime of Islands Reframed: Developments in the Definition of Islands under the International Law of the Sea. *Brill Research Perspectives in the Law of the Sea* 3 (1-2), 1-126.
11. Symmons, C., (1995). Some Problems relating to the Definition of Insular Formations in International Law: Islands and Low-Tide Elevations. in *Maritime Briefing* edited by

- Schoifeld C. and P. Hocknell, P. International Boundaries Research Unit, University of Durham
12. Tanaka, Y. (2006). Low-tide elevations in international law of the sea: selected issues. *Ocean Yearbook Online*. 20 (1), 189-219.

C) Cases

13. ICJ Rep (1951). Case Concerning Fisheries between English- Norway,
14. ICJ Rep (1982). Case Concerning The continental Shelf between Tunisia- Libyan Arab Jamahiriya
15. ICJ Rep (1984). Case Concerning Delimitation of the Maritime Boundary in the Gulf of Maine Area between Canada and U.S.A,
16. ICJ Rep (2001), Case Concerning Maritime Delimitation and Territorial Questions between Qatar and Bahrain
17. ICJ Rep (2007). Territorial and Maritime Dispute between Nicaragua and Honduras in the Caribbean Sea (Nicaragua v. Honduras)
18. ICJ Rep (2012). Case Concerning Territorial and Maritime Dispute between Nicaragua and Colombia
19. Court of Arbitration Award (1977). Case Concerning Delimitation of the Continental Shelf between the United Kingdom and France
20. PCA Rep (1999). Case Concerning the Delimitation of Maritime Zone between Eritrea-Yemen
21. PCA Rep (2016). Case Concerning the South China dispute between Philippine and China.